

نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیکها [۱]

مقدمه

در ۴ آوریل ۱۹۱۷، فرصتی دست داد تا ابتدا، در گردهم آیی بلشویکها در پتروگراد، گزارشی دربارهٔ موضوع فوق بدهم. این بلشویکها، نمایندگان کنفرانس شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه بودند که باید به خانه‌هایشان می‌رفتند و در نتیجه من نمی‌توانستم این گزارش را به تأخیر بیاورم. بعد از این گردهم آیی، رئیس جلسه، رفیق گ. زینوویف، از طرف تمامی مجمع از من خواست که گزارشم را بلافاصله در گردهم آیی مشترک نمایندگان بلشویکها و منشویکها [۲] تکرار کنم که در نظر داشتند دربارهٔ مسئلهٔ متحد ساختن حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بحث کنند.

اگر چه برای من مشکل بود که بلافاصله گزارشم را تکرار کنم، ولی حس کردم که خودداری از انجام این خواست درست نیست، زیرا که این را **رفقای همفکر من** و همچنین منشویکها، که به علت عزیمت قریب الوقوعشان واقعاً نمی‌توانستند به من اجازهٔ تأخیر بدهند، از من خواسته بودند.

برای نوشتن این گزارش، تزهایی را که در شمارهٔ ۲۶ پراودا [۳] در ۷ آوریل ۱۹۱۷* چاپ شده بود خواندم.

هم ترها و هم گزارش من باعث اختلاف نظرهایی در بین خود بلشویکها و سردبیران پراودا شد. بعد از مشورت‌هایی چند، ما متفقاً به این نتیجه رسیدیم که عاقلانه است که دربارهٔ اختلافات خود آشکارا بحث کنیم، و از اینرو مواد لازم را برای کنفرانس سراسر روسیهٔ حزب خود (حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که تحت نظر کمیتهٔ مرکزی متحد شده) فراهم کنیم، که قرار است در ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ در پتروگراد جلسه داشته باشد.

من در حالی که با این تصمیم دربارهٔ بحث موافقم، **نامه‌های** زیر را منتشر می‌کنم. در این نامه‌ها، من ادعا ندارم که بررسی کاملی از این مسئله کرده باشم، ولی صرفاً امیدوارم که استدلالهای اصلی را که مخصوصاً برای وظایف **عملی** جنبش طبقه کارگر ضروری هستند، مطرح کرده باشم.

* من دوباره این ترها را همراه با تفسیر کوتاهی از همین شمارهٔ پراودا، به عنوان ضمیمهٔ این نامه، چاپ می‌کنم (رجوع شود به لنین، جلد ۲۴ مجموعه آثار، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر»، ص ۲۴-۲۱ - ویراستار).

نامه اول

ارزیابی وضع فعلی

مارکسیسم از ما می خواهد که تجزیه و تحلیلی کاملاً دقیق و بطور عینی قابل تأیید از روابط طبقات و از ویژگیهای حقیقی مختص هر وضعیت تاریخی به عمل آوریم. ما بلشویکها همیشه کوشش کرده‌ایم این خواست را، که برای تعیین یک بنیاد علمی برای سیاست ما مطلقاً ضروری است، برآورده سازیم.

«نظریه ما یک دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است» [۴]، مارکس و انگلس همیشه این را می گفتند، و به درستی از بر کردن و تکرار صرف «فرمولها» را مسخره می کردند، فرمولهایی که در بهترین وضع فقط می توانند وظایف کلی را مشخص کنند، وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دوره خاص روند تاریخی، الزاماً قابل تغییرند.

پس آن حقایق عینی مسلمی که حزب پرولتاریای انقلابی باید به وسیله آنها برای مشخص کردن وظایف و اشکال فعالیت‌هایش هدایت شود کدامند؟

هم در اولین «نامه‌ای از دور» («اولین مرحله اولین انقلاب») که در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ پراودا در ۲۱ و ۲۲ مارس ۱۹۱۷ منتشر شد، هم در تزهیم من «ویژگی خاص وضعیت فعلی روسیه» را به عنوان دوره انتقال از اولین مرحله انقلاب به دومین مرحله تعریف کرده‌ام. بنابراین، به نظر من شعار اصلی، «وظیفه روز» در این مرحله اینست: «کارگران، شما معجزات قهرمانی‌های پرولتری، قهرمانی‌های مردم را در جنگ داخلی علیه تزارسیم، از خود نشان داده‌اید. حال باید معجزات سازماندهی، سازماندهی پرولتاریا و تمام مردم را بروز دهید و بدین گونه راه را برای پیروزی تان در دومین مرحله انقلاب آماده سازید.» (پراودا - شماره ۱۵)*.

پس اولین مرحله چیست؟

اولین مرحله، انتقال قدرت دولتی به بورژوازی است.

قبل از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی در روسیه در دست یک طبقه کهنه، یعنی اشرافیت زمیندار فئودال بود که نیکلای رومانف آن را رهبری می کرد.

بعد از انقلاب، قدرت در دست طبقه دیگری است، یک طبقه جدید، یعنی بورژوازی.

انتقال قدرت دولتی از یک طبقه به طبقه دیگر، اولین نشانه اصلی و اساسی یک انقلاب است، هم به معنای دقیقاً علمی کلمه و هم به معنای عملی سیاسی آن.

تا اینجا، انقلاب بورژوازی، یا انقلاب بورژوا - دمکراتیک در روسیه تکمیل شده است.

ولی در این نقطه، ما غریب اعتراض کسانی را می شنویم که با اشتیاق خودشان را «بلشویکهای قدیمی» می نامند. آنها می گویند، مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوا - دمکراتیک فقط به وسیله «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» تکمیل می شود؟ آیا انقلاب ارضی، که آن هم یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک است، پایان یافته است؟ آیا واقعیت این نیست که درست برعکس، این انقلاب حتی شروع هم نشده است؟

جواب من اینست: شعارها و ایده‌های بلشویکی در کل توسط تاریخ اثبات شده‌اند؛ ولی بطور مشخص رویدادها به نحو متفاوتی رخ دادند؛ آنها بیشتر از آنچه که کسی می توانست انتظارش را داشته باشد، اصیل، ویژه و متنوع تر هستند.

ندیده گرفتن یا چشم پوشیدن از این واقعیت بدین معنی خواهد بود که از آن «بلشویکهای قدیمی» دنباله روی کنیم که تا به حال بیش از یک بار نقشی بسیار تأسف بار در تاریخ حزب ما داشته‌اند، از این رو که بجای مطالعه ویژگیهای مخصوص واقعیت

* نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص ۳۰۶-۳۰۷ - ویراستار.

جدید و زنده، فرمولهایی را که از روی عادت یاد گرفته‌اند، تکرار می‌کنند. «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است*، زیرا که این «فرمول» رابطه بین طبقات را در نظر دارد، و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکاری را به مرحله عمل درآورد. «شورای نمایندگان کارگران و سربازان» - آنجا، شما «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را دارید که هم اکنون در واقعیت تحقق یافته است. این فرمول دیگر کهنه شده است. وقایع آن را از حوزه فرمولها به حوزه واقعیت کشانده‌اند، آن را با گوشت و استخوان پوشانده‌اند، به آن تجسم بخشیده‌اند، و در نتیجه آن را تغییر داده‌اند.

حال وظیفه جدید و متفاوتی در برابر ما قرار دارد: ایجاد شکافی در این دیکتاتوری، بین عناصر پرولتری (عناصر ضد گرایش دفاع گرایانه، انترناسیونالیست، «کمونیست» که خواهان انتقال به کمون هستند) و عناصر خرده مالک یا خرده بورژوازی (چخیزه، تسره تلی، استک洛夫، سوسیالیست رولوسیونرها[۵] و سایر دفاع گرایان انقلابی دیگر، که مخالف حرکت به سمت کمون و موافق «حمایت» از بورژوازی و دولت بورژوائی هستند).

کسی که الان فقط از «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» صحبت می‌کند، از زمان عقب است، و در نتیجه، علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا به جبهه خرده بورژوازی رفته است؛ این فرد را باید به بایگانی «بلشویکی» پیش از انقلاب سپرد (به این بایگانی، بایگانی «بلشویکهای قدیمی» هم می‌توان گفت).

«دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» هم اینک تحقق یافته است ولی به شیوه خیلی اولیه و با چندین تغییر بی نهایت مهم. من راجع به این تغییرات بطور جداگانه در یکی از نامه‌هایم در آینده صحبت خواهم کرد. در حال حاضر، ضروری است که این حقیقت مسلم را درک کنیم که یک مارکسیست باید از زندگی واقعی، فاکت‌های حقیقی واقعیت آگاه شود و به تئوری دیروز نچسبد، که مثل تمام تئوریها، در بهترین حالت فقط می‌تواند مسائل عمده و کلی را مشخص کند و فقط تا آن حد نزدیک می‌آید که زندگی را در تمام پیچیدگی هایش دربر بگیرد.

«تئوری، دوست من، خاکستری است، ولی سبز، درخت جاویدان زندگی است» [۶].

اینکه با مسئله «تکمیل» انقلاب بورژوائی به شیوه قدیمی برخورد نکنیم، فدا کردن مارکسیسم زنده برای حرفهای مرده است. بر طبق شیوه قدیمی تفکر، به دنبال حکمرانی بورژوازی، می‌تواند و باید حکومت پرولتاریا و دهقانان، و دیکتاتوری آنها بیاید. ولی در زندگی واقعی، هم اکنون چیزها متفاوت درآمده‌اند؛ در هم آمیختگی به غایت اصیل، جدید و بی سابقه یکی با دیگری اتفاق افتاده است. ما بطور هم زمان هم حکومت بورژوازی (دولت لووف و کوچکوف) و هم دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را، که داوطلبانه قدرت را به بورژوازی واگذار می‌کند، که داوطلبانه خود را ضمیمه بورژوازی می‌سازد، در کنار یکدیگر داریم.

نباید فراموش کرد که در واقع در پتروگراد، قدرت در دست کارگران و سربازان است؛ دولت جدید بر علیه آنها خشونت بکار نمی‌برد و نمی‌تواند ببرد، زیرا که هیچ پلیسی، هیچ ارتشی نیست که در خارج از مردم قرار داشته باشد، هیچ دستگاه اداری نیست که با قدرت در بالای سر مردم قرار داشته باشد. و این واقعیتی است، آن نوع واقعیت که ویژگی دولتی به سبک کمون پاریس [۷] است. این واقعیت با طرحهای قدیمی جور در نمی‌آید. انسان باید بداند که چگونه طرحها را با واقعیات وفق دهد، بجای اینکه کلماتی که اکنون بی معنی شده‌اند درباره یک «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» بطور کلی را تکرار کند.

برای اینکه به این موضوع روشنی بیشتری ببخشیم، بیائید آن را از زاویه دیگری بررسی کنیم.

یک مارکسیست نباید زمینه تجزیه و تحلیل دقیق روابط طبقاتی را فراموش کند. بورژوازی قدرت را در دست دارد. ولی آیا توده دهقانان هم یک [نوع] بورژوازی نیست، که فقط از لایه اجتماعی متفاوتی برخاسته، نوعی متفاوت که خصلت متفاوتی

* به شکل معینی و تا حدود معینی.

دارد؟ چطور می توان از آن نتیجه گرفت که این لایه نمی تواند به قدرت برسد، و در نتیجه انقلاب بورژوا - دمکراتیک را «کامل» کند؟ چرا این باید غیرممکن باشد؟

این نحوه ایست که اغلب «بلشویکهای قدیمی» به آن شیوه استدلال می کنند.

پاسخ من اینست که این کاملاً ممکن است. ولی در ارزیابی یک موقعیت خاص، یک مارکسیست نباید از آنچه که ممکن هست، بلکه باید از آنچه که واقعی است آغاز کند.

و حقیقت این واقعیت را آشکار می کند که نمایندگان سربازان و دهقانان که آزادانه انتخاب شده اند، دارند آزادانه به دولت دوم و موازی می پیوندند، آزادانه آن را تکمیل می کنند، رشد می بخشند و به کمال می رسانند. و درست به همان اندازه آزادانه، آنها دارند قدرت را به بورژوازی تسلیم می کنند، واقعیتی که سر سوزنی نظریه مارکسیسم را «نقض» نمی کند، زیرا که ما همیشه می دانستیم و مکرراً نشان داده ایم که بورژوازی نه فقط به وسیله زور، بلکه همچنین به اتکای فقدان آگاهی و سازماندهی طبقاتی، عادات و بی حقوقی توده ها خودش را در قدرت نگه می دارد.

با در نظر داشتن این حقیقت امروزی، دیگر صرفاً مضحک است که انسان به واقعیت پشت کند و درباره «امکانات» صحبت کند.

احتمالاً دهقانان تمامی زمینها و تمامی قدرت را به دست خواهند گرفت. من بدون فراموش کردن این امکان، و بی آنکه خودم را محدود به زمان حال بکنم، بطور مشخص و روشن برنامه ارضی را تنظیم می کنم، در حالیکه پدیده جدید، یعنی شکاف عمیق تر بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مرفه از طرف دیگر را از نظر دور نمی دارم.

ولی امکان دیگری هم هست؛ ممکن است که دهقانان نصیحت حزب خرده بورژوازی سوسیالیست رولوسیونرها را بپذیرند، یعنی نصیحت حزبی را که تسلیم نفوذ بورژوازی شده، موضع دفاع گرایانه را پذیرفته، و نصیحت می کند که منتظر مجلس مؤسسان بشویم، اگر چه هنوز تاریخ تشکیل آن مشخص نشده است.*

ممکن است که دهقانان معامله خود را با بورژوازی نگهدارند و آن را تمدید کنند، معامله ای که آنها اکنون از طریق شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، نه فقط در ظاهر، بلکه در واقع منعقد کرده اند.

خیلی چیزها ممکن است. اشتباه بزرگی است که جنبش کشاورزی و برنامه کشاورزی را فراموش کنیم. و به همان اندازه اشتباه خواهد بود که حقیقت را فراموش کنیم که این واقعیت را آشکار می سازد که یک توافق یا - اگر بخواهیم عبارت دقیق تر، کمتر قانونی، و بیشتر طبقاتی - اقتصادی بکار ببریم - همکاری طبقاتی بین بورژوازی و دهقانان وجود دارد.

موقعی که این واقعیت دیگر واقعیت نباشد، موقعی که دهقانان از بورژوازی جدا بشوند، زمین و قدرت را علیرغم بورژوازی به دست بگیرند، این مرحله جدیدی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک خواهد بود؛ و این موضوع جداگانه بررسی خواهد شد.

مارکسیستی که بخاطر امکان چنین مرحله ای در آینده، وظایف خود را در حال حاضر فراموش کند، یعنی موقعی که دهقانان با بورژوازی در توافق به سر می برند، به یک خرده بورژوا تبدیل خواهد شد. زیرا که او در عمل به پرولتاریا و عظمی می کند که به خرده بورژوازی اعتماد کند («این خرده بورژوازی، این دهقانان، در موقعی که انقلاب بورژوا - دمکراتیک هنوز در جریان است، باید از بورژوازی جدا شوند»). به علت «امکان» چنین آینده دلپذیر و شیرینی که در آن دهقانان دنباله روی بورژوازی نخواهند بود، که در آن سوسیالیست رولوسیونرها، چخیدزه ها، تسره تلی ها و استکلوف ها ضمیمه دولت بورژوازی نخواهند بود - به علت «امکان» چنین آینده دلپذیری، او حال حاضر نامطبوع را فراموش می کند، که در آن هنوز هم دهقانان

* برای اینکه مبدا گفته من سوء تعبیر شود، بلافاصله می گویم که من بطور مسلم طرفدار شوراهای کارگران کشاورزی و دهقانان هستم که بلافاصله تمامی زمینها را در دست بگیرند، ولی آنها خودشان باید شدیدترین نظم و انضباط را رعایت کنند، کوچکترین لطمه ای را به ماشینها، بناها یا دامها اجازه ندهند، و به هیچ عنوان کشاورزی و تولید غلات را بی سامان نکنند، بلکه آن را رشد دهند، زیرا که سربازان به دو برابر نان احتیاج دارند و نباید اجازه داد که مردم گرسنگی بکشند.

دنباله روی بورژوازی هستند، و در آن سوسیالیست رولوسیونرها و سوسیال دمکراتها هنوز نقش خود را به عنوان ضمیمه دولت بورژوائی، به عنوان «اپوزیسیون اعلیحضرت» [۸] لووف از دست نداده‌اند.

این فرد خیال پرداز شبیه لویی بلان نازک طبع یا یک کائوتسکیست شیرین زبان است، ولی قطعاً شباهتی با یک مارکسیست انقلابی ندارد!

ولی آیا ما در خطر سقوط به ذهن گرائی، در خطر انتظار رسیدن یک انقلاب سوسیالیستی به وسیله «پرش» از انقلاب بورژوا - دمکراتیک نیستیم - که هنوز کامل نشده و هنوز جنبش دهقانی را تا آخر به پیش نبرده است؟

ممکن بود که من متحمل این خطر می شدم، اگر می گفتم: «تزار نه، بلکه یک دولت کارگری» [۹]. ولی من این را نگفتم، من چیز دیگری گفتم. من گفتم که هیچ دولت دیگری (به استثناء یک دولت بورژوائی) نمی تواند در روسیه وجود داشته باشد بجز دولت شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، سربازان و دهقانان. من گفتم که اینک قدرت در روسیه می تواند از گوچکوف و لووف فقط به این شوراها منتقل شود. و در این شوراها، چنانچه بخواهیم یک اصطلاح علمی، مارکسیستی، یک توصیف طبقاتی و نه یک توصیف عامیانه و سطحی را بکار بریم، این دهقانان و سربازان و در واقع خرده بورژوازی است که مسلط می باشد.

من در تزهیم، علیه پرش از جنبش دهقانی، که هنوز عمرش به سر نیامده یا جنبش خرده بورژوازی بطور کلی، و علیه هر نوع بازی «کسب قدرت» توسط یک دولت کارگری، علیه هر نوع ماجراجویی بلانکیستی [۱۰]، مطلقاً از خودم مراقبت کرده-ام؛ زیرا که من با کنایه به تجربه کمون پاریس اشاره کرده‌ام. و این تجربه، همانطور که می دانیم، و همانطور که مارکس به تفصیل در ۱۸۷۱ و انگلس در ۱۸۹۱ ثابت کرده‌اند [۱۱]، مطلقاً بلانکیسم را رد می کند و مطلقاً حاکمیت مستقیم، بلاواسطه و بدون تردید اکثریت و فعالیت توده‌ها را، فقط تا آن حدی که اکثریت خودش آگاهانه عمل کند، تضمین می کند.

من در این تزاها، صراحتاً مسئله را به مبارزه برای نفوذ درون شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان و سربازان، محدود کردم. به این منظور که هیچ سایه شکی در این باره باقی نماند، من دو بار در این تزاها بر نیاز به کار پیگیر «توضیحی» صبورانه که «با احتیاجات عملی توده‌ها وفق داده شده باشد» تأکید کردم.

ممکن است افراد ناآگاه از مارکسیسم، یا مرتدان از مارکسیسم مثل آقای پلخانف درباره آنارشیزم، بلانکیسم و غیره فریاد بزنند. ولی آنهایی که می خواهند فکر کنند و یاد بگیرند، نمی توانند درک نکنند که بلانکیسم به معنی کسب قدرت توسط یک اقلیت است، در حالی که شوراها مسلماً سازمانده مستقیم و بلاواسطه اکثریت مردم می باشند. کاری که محدود به مبارزه برای نفوذ درون این شوراها باشد، به سادگی نمی تواند، به درون باتلاق بلانکیسم فرو رود. همچنین نمی تواند درون باتلاق آنارشیزم غرق شود، زیرا که آنارشیزم نیاز به دولت و قدرت دولتی در دوره انتقال از حاکمیت بورژوازی به حاکمیت پرولتاریا را رد می کند، در حالی که من با دقتی که هر نوع امکان سوء تعبیر را از بین می برد، از نیاز به دولت در این دوره حمایت می کنم، اگر چه مطابق با مارکس و درسهای کمون پاریس، من از دولت معمولی پارلمانی بورژوائی حمایت نمی کنم، بلکه از دولتی بدون ارتش ثابت، بدون پلیس مخالف با مردم، بدون یک سیستم اداری که در بالای سر مردم قرار داشته باشد، حمایت می کنم.

وقتی که آقای پلخانف در روزنامه‌اش بدینستوو [۱۲]، با تمامی قدرتش فریاد می زند که این آنارشیزم است، او فقط دارد دلیل دیگری بر جدائی اش از مارکسیسم ارائه می کند. آقای پلخانف، که من با او در پروادا (شماره ۲۶) جدل داشتم که به ما بگوید مارکس و انگلس درباره این موضوع در ۱۸۷۱، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ چه تعالیمی داشتند*، فقط می تواند در مورد مسئله مورد بحث سکوت کند و به شیوه بورژوازی خشمگین، دشنام بدهد.

آقای پلخانف، مارکسیست سابق، مطلقاً دکترین مارکسیستی درباره دولت را نفهمیده است. تصادفاً، نطفه‌های عدم درک او همچنین در جزوه آلمانی راجع به آنارشیزم یافت می شوند. [۱۳]

* نگاه کنید به لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» - ویراستار.

حال بیانیید ببینیم رفیق ی. کامنف در شماره ۲۷ پروادا، «مخالفتش» را با تزه‌های من و نظراتی که در بالا مطرح شد، چگونه فرموله می‌کند. این به ما کمک می‌کند که آنها را با وضوح بیشتری درک کنیم.

رفیق کامنف می‌نویسد «در مورد نقشه کلی رفیق لنین، از آنجایی که از این فرض حرکت می‌کند که انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل شده و بر انتقال بلافاصله این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی اتکاء دارد، به نظر ما قابل پذیرش نیست».

دو اشتباه بزرگ در اینجا هست.

اول - مسئله «کامل شدن» انقلاب بورژوا - دمکراتیک به نحو غلطی مطرح شده است. مسئله به نحوی انتزاعی، ساده، و اگر بتوان گفت، تک رنگ مطرح شده که با واقعیت عینی تطبیق نمی‌کند. طرح سؤال به این نحو که در حال حاضر «آیا انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل شده» و هیچ چیز دیگری نگفتن، به این معنی است که مانع دیدن حقیقت بی نهایت پیچیده شویم که اقلا دو رنگ است. این در عالم تئوری است. در عمل این به معنی تسلیم شدن ناگزیر به انقلابیگری خرده بورژوازی است.

در حقیقت، واقعیت به ما هم انتقال قدرت به دستان بورژوازی (انقلاب «کامل شده» بورژوا - دمکراتیک از نوع معمولی) و هم دوشادوش دولت واقعی، وجود یک دولت موازی را نشان می‌دهد که نشان دهنده «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» است. این «دولت دوم» خودش قدرت را به بورژوازی واگذار کرده، خودش را با زنجیر به دولت بورژوائی بسته است.

آیا فرمول بلشویکی قدیمی رفیق کامنف که می‌گوید «انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل نشده است»، این واقعیت را دربر می‌گیرد؟

نه نمی‌گیرد. این فرمول کهنه است. اصلا خوب نیست. مرده است. و فایده‌ای ندارد که بکوشیم آن را احیا کنیم.

دوم - یک مسئله عملی. چه کسی می‌داند که آیا هنوز هم در حال حاضر ممکن است که یک «دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان» ویژه که از دولت بورژوائی جدا باشد، در روسیه ظاهر بشود؟ تاکتیکهای مارکسیستی نمی‌توانند بر اساس نادانسته‌ها استوار شوند.

ولی اگر این هنوز هم ممکن باشد، آنگاه یک راه، و فقط یک راه به سوی آن وجود دارد، یعنی جدائی بلافاصله، قاطع و برگشت ناپذیر عناصر کمونیست پرولتری از عناصر خرده بورژوا.

چرا؟

زیرا که تمامی خرده بورژوازی، نه بطور اتفاقی، بلکه از روی ضرورت به طرف شووینسیم (= دفاع گرایی) گرویده است، به طرف «حمایت» از بورژوازی، به طرف وابستگی به آن، به طرف ترس از اینکه مجبور شود بدون آن کاری بکند، و غیره و غیره.

چگونه می‌توان خرده بورژوازی را، اگر حتی هم اکنون بتواند قدرت را در دست گیرد، ولی این را نخواهد، به طرف قدرت «هل» داد؟

این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی، از طریق انجام مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسوئی این خرده بورژواها انجام داد. فقط از راه استحکام پرولترهایی که از نفوذ خرده بورژوازی، در عمل و نه فقط در حرف آزاد هستند، می‌توان زمین را زیر پای خرده بورژوازی آنقدر داغ کرد که مجبور شود تحت شرایط خاصی مجبور به گرفتن قدرت شود؛ حتی امکان هم دارد که گوچکوف و میلیوکوف - همانطور که گفته شد تحت شرایط خاصی - موافق باشند که قدرت کامل و واحد را به چخیدزه، تسره تلی، اس آرها و استکلوف بدهند، زیرا که بالاخره اینها «دفاع گرا» هستند.

جدا کردن عناصر پرولتری شوراها (یعنی حزب پرولتری کمونیستی) از عناصر خرده بورژوا هم اکنون، بلافاصله و بطور بازگشت ناپذیر، به معنی اظهار صحیح منافع جنبش در هر کدام از دو صورت ممکن است: در صورتی که روسیه هنوز هم «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» ویژه‌ای را مستقل از بورژوازی تجربه نکند، و در صورتی که خرده بورژوازی قادر نباشد که خود را از بورژوازی جدا کند و تا ابد (یعنی تا موقعی که سوسیالیسم برقرار شود) بین ما و بورژوازی نوسان کند. اینکه فرد در فعالیت‌هایش فقط با این فرمول ساده که «انقلاب بورژوا - دمکراتیک کامل نشده است» راهنمایی شود، مثل اینست که انسان خود را موظف به تضمین این [فرض] کند که خرده بورژوازی قطعاً قادر به مستقل بودن از بورژوازی است. این کار یعنی اینکه در این لحظه انسان خود را در اختیار خرده بورژوازی قرار بدهد. اتفاقاً، در رابطه با «فرمول» دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان، قابل ذکر است که در «دو تاکتیک» (ژوئیه ۱۹۰۵)، من نکته‌ای را با تأکید مطرح کردم (۱۲ سال - ص ۴۳۵ [۱۴]):

«مثل هر چیز دیگری در دنیا، دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، گذشته و آینده‌ای دارد. گذشته‌اش حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و امتیاز انحصاری است ... آینده‌اش مبارزه علیه مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر مزدی علیه کارفرما، مبارزه برای سوسیالیسم است ...»*

اشتباه رفیق کامنف در اینست که حتی در سال ۱۹۱۷ او فقط گذشته دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را می بیند. در واقع آینده‌اش هم اکنون شروع شده است، زیرا که منافع و خط مشی های کارگر مزدی و خرده مالک، حتی در مورد چنین مسئله مهمی مثل «دفاع گرایی» و مسئله برخورد نسبت به جنگ امپریالیستی، هم اینک در واقع از یکدیگر جدا شده‌اند. این مرا به دومین اشتباه استدلال رفیق کامنف که در بالا ذکر شد، می کشاند. او از من انتقاد می کند، می گوید که «اتکاء» نقشه من بر «انتقال فوری این انقلاب [بورژوا - دمکراتیک] به انقلاب سوسیالیستی» است.

این صحیح نیست. من نه فقط بر «انتقال فوری» انقلابمان به انقلاب سوسیالیستی «اتکاء» نمی کنم، بلکه در موقعی که در تز شماره ۸ بیان می کنم که: «وظیفه فوری ما این نیست که سوسیالیسم را مطرح کنیم ...»** در واقع بر علیه این امر اخطار می کنم.

آیا روشن نیست آن کسی که بر انتقال فوری انقلاب ما به یک انقلاب سوسیالیستی تأکید می کند، نمی تواند مخالف وظیفه فوری مطرح کردن سوسیالیسم باشد؟

به علاوه، حتی یک «دولت کمون» (یعنی دولتی که بر اساس خطوط کمون پاریس سازمان یافته باشد) نمی تواند در روسیه «فوراً» مطرح شود، زیرا که برای انجام این کار لازم است که اکثریت نمایندگان در سرتاسر (یا در اکثر) شوراها تمامی اشتباهات و ضررهای تاکتیکها و سیاستی را که توسط سوسیالیست رولوسیونرها، چخیدزه، تسره تلی، استکلوف و غیره دنبال شده را به وضوح تشخیص دهند. و اما در مورد خودم، بدون اینکه جای اشتباهی باقی بماند، اعلام کردم که در این باره «اتکاء» من فقط بر توضیح «صبورانه» است (آیا انسان برای ایجاد تغییری که می تواند «فوراً» عملی شود مجبور است صبور باشد؟).

رفیق کامنف از هول حلیم توی دیگ افتاده و پیشداوری بورژوائی را نسبت به کمون پاریس تکرار می کند که گویا می خواسته سوسیالیسم را «فوراً» مطرح کند. ولی قضیه اینطور نیست. متأسفانه کمون در مطرح کردن سوسیالیسم بسیار کند بود. جوهر حقیقی کمون در آنجائی نیست که بورژوازی معمولاً به دنبالش می گردد، بلکه جوهرش در ایجاد و خلق نوع ویژه‌ای از دولت است. چنین دولتی هم اکنون در روسیه به وجود آمده، این دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است!

* نگاه کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۹، ص ۸۴-۸۵ - ویراستار.

** لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، «وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» - ویراستار.

رفیق کامنف بر این واقعیت، بر اهمیت شوراهای موجود، یکی بودنشان از نظر نوع و خصلت اجتماعی - سیاسی با دولت کمون تأمل نکرده است، و بجای بررسی واقعیت، شروع به صحبت راجع به چیزی کرده که گویا من برای آینده «بلافاصله» بر آن «اتکاء» نموده‌ام. نتیجه، متأسفانه، تکرار روشی است که خیلی از بورژواها آن را بکار می‌برند: از این نوع سوالات که شوراهای چیستند؟ آیا آنها نوع بالاتری از جمهوری پارلمانی هستند؟ آیا آنها برای مردم مفیدترند؟ دمکراتیک‌ترند؟ برای مبارزه، جنگ، یا مثلاً برای کمبود غلات و غیره مناسب‌ترند؟ و غیره و غیره. توجه از این مسئله واقعی، فوری و حیاتی، به مسئله پوچ، به اصطلاح علمی، ولی در واقع میان‌تهی، استادمآبانه و مرده «اتکاء بر یک انتقال فوری» منحرف می‌شود.

یک مسئله بیهوده به نحوی غلط مطرح شده است. من فقط بر این، منحصرأ بر این «اتکاء» می‌کنم که کارگران، سربازان و دهقانان بهتر از مأمورین اداری، بهتر از پلیس، مسائل سخت عملی تولید بیشتر غلات، توزیع بهتر آن و تهیه و تدارک بهتر برای سربازان، و غیره و غیره را حل می‌کنند.

من عمیقاً معتقدم که شوراهای فعالیت مستقل توده‌ها را سریع‌تر و مؤثرتر از یک جمهوری پارلمانی به حقیقت بدل خواهند کرد (من این دو نوع دولت را با دقت و با تفصیل بیشتری در یک نامه دیگر مقایسه خواهم کرد). آنها مؤثرتر، عملی‌تر و صحیح‌تر تصمیم خواهند گرفت که چه قدمهایی را می‌توان به سوی سوسیالیسم برداشت و اینکه این قدمها را چگونه باید برداشت. کنترل یک بانک، ترکیب شدن تمام بانکها در یک بانک، هنوز سوسیالیسم نیست، ولی قدمی به سوی سوسیالیسم است. امروز چنین قدمهایی در آلمان توسط یونکرها و بورژوازی علیه مردم برداشته می‌شود. فردا شورا، اگر تمام قدرت دولتی در دستهایش قرار داشته باشد، قادر خواهد بود که این قدمها را به نحوی مؤثرتر به سود مردم بردارد.

چه چیزی این قدمها را اجباری می‌کند؟

قطعی. بی‌سامانی اقتصادی. ورشکستگی قریب‌الوقوع. وحشت از جنگ. وحشت از زخمهایی که بر اثر جنگ بر بشریت وارد شده است.

رفیق کامنف مقاله‌اش را با این اظهارنظر تمام می‌کند که: «او امیدوار است که در یک بحث وسیع نقطه نظرش پذیرفته شود، که تنها نقطه نظر ممکن برای سوسیال دمکراسی انقلابی است چنانچه بخواهد که تا به آخر حزب توده‌های انقلابی پرولتاریا باقی بماند، و باید بماند، و نخواهد که به گروهی از مروجین کمونیست تبدیل بشود».

به نظر من این عبارات ارزیابی خیلی غلطی را از وضعیت نشان می‌دهد. رفیق کامنف «حزب توده‌ها» را در مقابل «گروه مروج» قرار می‌دهد. ولی «توده‌ها» اینک به دیوانگی دفاع‌گرایی «انقلابی» تسلیم شده‌اند. آیا برای انترناسیونالیستها براننده تر نیست که در این لحظه نشان بدهند که آنها می‌توانند بجای اینکه «بخواهند که با توده‌ها باقی بمانند»، یعنی به مستی «توده-ای» تسلیم شوند، در مقابل این بیماری همه‌گیر مقاومت کنند؟ آیا ما در تمامی کشورهای متحارب اروپائی ندیده‌ایم که شوونیستها کوشیده‌اند بر این اساس که خواسته‌اند «با توده‌ها باقی بمانند» خود را توجیه کنند؟ آیا ما نباید قادر باشیم که برای مدتی علیه مستی «توده‌ای» در اقلیت بمانیم؟ آیا در حال حاضر نکته اصلی کار مروجین نیست که مشی پرولتری را از مستی «توده‌ای» دفاع‌گرایانه و خرده‌بورژوائی خلاص کنند؟ این اختلاط توده‌ها، پرولتری و غیرپرولتری، بدون توجه به تفاوت‌های طبقاتی درون توده‌ها بود که یکی از شرایط پیدائی بیماری همه‌گیر دفاع‌گرایی را فراهم ساخت. صحبت کردن از یک «گروه مروج» که از یک مشی پرولتری دفاع می‌کند، به نحوی تحقیرآمیز، به نظر نمی‌رسد که خیلی زیبنده باشد.

نوشته شده بین ۸ و ۱۳ (۲۱ و ۲۶) آوریل ۱۹۱۷

در آوریل ۱۹۱۷، در جزوه‌ای توسط انتشارات Priboi پتروگراد منتشر شد.

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، ص ۵۴-۴۲

توضیحات

۱- نخستین نامه از جزوه «نامه‌هایی درباره تاکتیکها» به قلم لنین، در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد توسط چاپخانه بلشویکی Priboi و در سه ویرایش منتشر شد. «تزه‌های آوریل» مکمل این اثر می باشد.

۲- **منشویکها** - گرایش اپورتونیستی در بین سوسیال دمکراتهای روسی. در ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، سوسیال دمکراتهای انقلابی تحت رهبری لنین در انتخابات برای ارگانهای مرکزی حزب اکثریت به دست آوردند. کلمه روسی برای اکثریت BOLSHINSTVO است و از اینروست اسم بلشویکها. اپورتونیستهایی که در اقلیت (MENSHINSTVO) بودند، اسم منشویکها را دریافت کردند.

در طول انقلاب ۱۹۰۵-۷ منشویکها مخالف نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب و اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بودند. آنها خواستار مصالحه با بورژوازی لیبرال بودند که فکر می کردند باید انقلاب را رهبری کند. در سالهای ارتجاع که به دنبال شکست انقلاب ۱۹۰۵-۷ آمد، بیشتر منشویکها انحلال طلب شدند: آنها می خواستند که حزب غیرقانونی انقلابی طبقه کارگر منحل شود. بعد از انقلاب بورژوا - دمکراتیک در فوریه ۱۹۱۷، منشویکها وارد دولت موقت بورژوائی شدند، از سیاست امپریالیستی اش حمایت کردند و بر علیه انقلاب سوسیالیستی قریب الوقوع جنگیدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، منشویکها آشکارا یک حزب ضدانقلابی شدند که توطئه‌ها و شورشهایی را سازمان می داد و در آنها شرکت می کرد که هدف آنها سرنگونی قدرت شوروی بود.

۳- **پراودا** (حقیقت) - روزنامه بلشویکی که ابتدا در سن پترزبورگ به تاریخ ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۲ انتشار یافت. تصمیم درباره انتشار یک روزنامه انقلابی توده‌ای در ششمین کنفرانس سراسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (پراگ) اتخاذ شد.

لنین که از نظر ایدئولوژیکی پراودا را راهنمایی می کرد، تقریباً هر روز به روزنامه کمک می کرد. او به ناشرین روزنامه توصیه می کرد که روزنامه را به یک روزنامه انقلابی مبارز بدل سازند. قسمت زیادی از کار سازماندهی حزب از طریق پراودا انجام گرفت. کنفرانسهایی با نمایندگان سازمانهای محلی حزبی در دفاتر این روزنامه برگزار می شد، که همچنین اطلاعاتی درباره کار حزبی در کارخانه‌ها دریافت می کرد و دستوراتی به کمیته‌های مرکزی و سنت پترزبورگ حزب می فرستاد. پلیس به نحو پستی پراودا را تعقیب و آزار می کرد و در ۸ (۲۱) ژوئیه ۱۹۱۴ پراودا بسته شد.

این روزنامه دوباره پس از انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ منتشر شد. از ۵ (۱۸) مارس ۱۹۱۷ به بعد به عنوان روزنامه کمیته مرکزی سنت پترزبورگ حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه منتشر شد.

از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۷ در نتیجه تعقیب و آزار دولت موقت ضدانقلابی، روزنامه مجبور شد که نامش را بارها عوض کند و تحت عناوین لیستوک پراودی، پرولتاری، رابوچی و رابوچی پوت منتشر شود. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) ۱۹۱۷، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر، تحت عنوان اصلیش پراودا چاپ شد.

۴- مراجعه نمایید به نامه انگلس به ف.ا. سورژه به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۸۶ (مارکس و انگلس، «مکاتبات منتخب»، مسکو، ۱۹۵۵، ص ۴۶۹-۷۳).

۵- **سوسیالیست رولوسیونرها** (اس آرها) - حزب خرده بورژوائی که در اواخر ۱۹۰۱ و اوائل ۱۹۰۲ از ترکیب گروهها و حلقه‌های نارودنیکی مختلف در روسیه تشکیل شد. نظرات اس آرها التقاطی از نارودنیسم و رویونیسم بود. بیشتر اس آرها در طی جنگ جهانی اول موضع سوسیال - شوونیستی اتخاذ کردند.

پس از انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، اس آرها همراه با منشویکها و کادتها تکیه گاه اصلی دولت موقت ضدانقلابی بورژوازی و زمینداران بودند، و رهبران حزب اس آر (کرنسکی، آوکسنتیف، چرنف) اعضای دولت بودند. این حزب از حمایت خواسته‌های دهقانان مبنی بر الغای مالکیت ارضی امتناع کرد و از منافع زمینداران حمایت نمود. وزرای اس آر در دولت موقت، علیه دهقانانی که املاک زمینداران را گرفته بودند، دسته‌های مجازات کننده فرستادند. در شرف قیام مسلحانه اکتبر، این حزب در دفاع از نظام سرمایه داری آشکارا با بورژوازی ضدانقلابی همراه شد و از توده‌های انقلابی منفرد گشت.

در پایان نوامبر ۱۹۱۷، جناح چپ حزب، حزب مستقل سوسیالیست رولوسیونرهای چپ را تشکیل داد. اس آر‌ها در تلاششان برای نگهداری نفوذشان در میان دهقانان، رسماً دولت شوروی را به رسمیت شناختند و با بلشویکها به توافق رسیدند، ولی خیلی زود، بر علیه قدرت شوروی گشتند.

در طول سالهای مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی، اس آر‌ها به فعالیتهای ضدانقلابی سرکوبگرانه مشغول بودند، با شوق و ذوق از مداخله گران و گاردهای سفید حمایت می کردند، در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت می کردند و تروریسم را علیه رهبران دولت شوروی و حزب کمونیست سازمان می دادند. بعد از جنگ داخلی آنها به فعالیتهای ضد شوروی در درون کشور و به عنوان مهاجر گارد سفید در خارج از کشور ادامه دادند.

۶- لنین دارد حرف مفیستوفلس را از تراژدی «فاوست» گوته تکرار می کند.

۷- کمون پاریس ۱۸۷۱ - دولت انقلابی طبقه کارگر، که ۷۲ روز از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ ادامه داشت و توسط انقلاب پرولتری در پاریس تشکیل شده بود. کمون اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود.

۸- عبارت «اپوزیسیون اعلیحضرت» به پ.ن. میلیوکف، رهبر حزب کادت تعلق دارد. در سخنرانی که توسط لرد شهردار لندن در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) ۱۹۰۹ در سر ضیافت نهار ایراد شد، میلیوکف گفت: «مادامی که در روسیه مجلس مقننه‌ای وجود دارد که بودجه را کنترل می کند، اپوزیسیون روسی، اپوزیسیون اعلیحضرت، و نه اپوزیسیون در مقابل اعلیحضرت باقی خواهد ماند.» (رچ، شماره ۱۶۷، ۲۱ ژوئن (۴ ژوئیه) ۱۹۰۹).

۹- «تزار نه، بلکه یک دولت کارگری» - شعار ضد بلشویکی که اولین بار پارووس و تروتسکی در ۱۹۰۵ آن را به پیش کشیدند. این شعار انقلاب بدون دهقانان که یکی از فرضیات اصلی تئوری ضدانقلابی تروتسکیسم را تشکیل می داد، با انتقاد شدید لنین مواجه شد.

۱۰- **بلانکیست‌ها** - حامیان گرایشی در جنبش سوسیالیستی فرانسه، تحت رهبری لویی آگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۸۰۵)، انقلابی برجسته و کمونیست تخیلی فرانسوی. بلانکیست‌ها فکر می کردند که «بشریت از بندگی مزد نه به وسیله مبارزه طبقاتی پرولتری، بلکه توسط توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران آزاد خواهد شد» (لنین). آنها به علت جانشین کردن اعمال یک گروه کوچک توطئه گر بجای اعمال یک حزب انقلابی، از پیش شرط‌های لازم برای یک طغیان موفق چشم پوشی و تماس با توده‌ها را رد می کردند.

۱۱- مراجعه نمایید به مارکس و انگلس، آثار منتخب، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۷۴-۴۷۳ و ۳۰-۵۱۶.

۱۲- **یدینستوو** Yedinstvo (اتحاد) - روزنامه‌ای که در پتروگراد منتشر می شد، ارگان گروه جناح راست افراطی منشویکهای دفاع گرا تحت رهبری پلخانف. در مه - ژوئن ۱۹۱۲ چهار نسخه از این روزنامه منتشر شد. از مارس تا نوامبر ۱۹۱۷ روزانه منتشر می شد. از دسامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ تحت عنوان ناشه یدینستوو منتشر شد. این روزنامه از دولت موقت حمایت می کرد، مصالحه با بورژوازی و «مقامات محکمه» را تبلیغ می کرد و به مبارزه‌ای علیه بلشویکها دست زد. این نشریه اغلب به روشهای مطبوعاتی پست و مبتذل متوسل می شد.

۱۳- لنین در اینجا به جزوه پلخانف با عنوان «آنارشیزم و سوسیالیسم» که برای اولین بار در ۱۸۹۴ به زبان آلمانی منتشر شد اشاره دارد.

۱۴- لنین در اینجا به جلدی از نوشته‌هایش که در اواخر سال ۱۹۰۷ در سن پترزبورگ منتشر شد با عنوان «دوازده سال. مجموعه‌ای از مقالات. جلد ۱. دو گرایش در مارکسیسم روسی و سوسیال دموکراسی روسی» اشاره دارد.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com